

«دین و حکمت»

«قدرت در پرتو حکمت»

نقدی بر سخنان جناب آقای دکتر سروش با عنوان «دین و قدرت»

اشاره:

منظور از دین در این گفتار "دین اسلام" و منظور از حکمت "جامعیت متوازن، متعادل و معقول از همه ارزش ها" است.

سخن گفتن از مقوله‌ای چون "نسبت دین و حکمت" همیشه بایسته و شایسته است و نیاز به مناسبت زمانی خاصی ندارد.

لکن پرداخت این جانب به این موضوع به دلیل مطالبی است که جناب آقای دکتر عبدالکریم سروش با عنوان «دین و قدرت» در نشست‌های متعددی مطرح نموده است. ایشان - البته با مدیریت گردانندگان این گفتگوها - سه نشست آخر را به جمع‌بندی و پاسخ به پرسش‌ها اختصاص داده، هر چند در این جلسات نیز افزون بر جمع‌بندی و پاسخ به پرسش‌ها، به تفصیل از دین و قدرت گفتگو کرده است.

آن چه در این نوشتار به عنوان دیدگاه ایشان مورد نقد قرار می‌گیرد سخنانی است که در نشست ما قبل آخر ارائه نموده است؛ چه آن چه در این نشست مطرح شده، جمع‌بندی مطالب ایشان از سخنان قبل به حساب می‌آید. این قلم در قالب نقد سخنان آقای سروش به موضوع «دین و حکمت» می‌پردازد.

مروری بر انگاره «دین و قدرت»

طبیعی است که برای بررسی و نقد آن چه ایشان بیان کرده، باید به قطعاتی از کلام ایشان اشاره کرد؛ البته با حفظ امانتداری کامل و بدون حذف آن چه حتی احتمال دخالت آن در فهم مراد، می‌رود.

جناب آقای سروش می‌گوید:

«اسلام اولیه بعد عشق ندارد. صوفیه بعد عشق را به آن افزوده، اسلام منهای عشق مانند پرنده‌ای است که بخواهد با یک بال پرواز کند. قرآن کتاب خوف و خشیت است. در قرآن خداوند ارباب عبوس است که همواره باید از عذاب و شکنجه او ترسید. کلمه شکنجه را عامدانه به کار می‌برم. کلمه عذاب یعنی شکنجه. شکنجه مالمال از خشم و خشونت است و این کلمه سر تاسر قرآن را فراگرفته است. در قرآن ماجرای تعذیب و تهدید خیلی شدید است. *خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه...* دین یک قدرت است. در جامعه به منزله یک قدرت متولد می‌شود. این قدرت به ترساندن و ارعاب نیازمند است. پیامبر شخصی اقتدارگرا بود و این (روح جنگ) را در دین دمید. می‌گفت: مرتد را باید کشت. روایت را هم همه نقل کرده‌اند: «من بدل دینه فاقتلوه». روایت متواتر است. روایاتی داریم که پیامبر افرادی را می‌فرستاد تا کسانی را - که او را هجو می‌کردند، بکشند. شاید روایات هم دروغ باشد، اما مسلمانان آن را مذموم ندانسته‌اند. جزء اعتقادات بوده من کار ندارم پیامبر فرستاده بکشند یا نه. ابن خلدون از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: «امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله» به سیره پیامبر هم نگاه کنیم آمده که مشرکین نماز و طواف پیامبر را مسخره می‌کردند. ابن هشام نوشته پیامبر به ابوجهل اشاره کرد و با اشاره به گردن خود فرمود: اما والذی نفسی بیده لقد جئتکم بالذبح/[خداوند] به من پیغام داده سر ببرید. اخیراً برخی گفته‌اند: روایت ضعیف است ولی من کار به ضعف ندارم من می‌خواهم بگویم: مقبول بوده نزد مسلمانان. پیامبر از همان مکه می‌گفت: من شوخی ندارم؛ بتوانم می‌کشم. نادیده نگیرید [که قرآن می‌گوید]: * حتى یعطوا الجزیه عن ید و هم صاغرون * با خفت و خواری جزیه بدهند. کلام علامه طباطبایی را ذیل آیه ببینید. روایتی از پیامبر نقل می‌کند که خانه هایشان را آتش بزند. من معتقدم اسلام، همان اسلام تاریخی است و از این ابا ندارم. اسلام را چیز دیگری نمیدانم. روایات زیادی داریم که باید سالی یک بار جهاد داشت. مرابطون از کجا آمده است؟ مرابط یعنی مرز نشینی. مرابطون با اسلحه روز می‌رفتند تا بهانه‌ای جور کنند چند کافر را بکشند و چیزی بدست آورند و این را از قرآن الهام گرفته بودند. من همه آن چه را که گفتم می‌توانم به خطای مسلمانان نسبت دهم لکن این که پیامبر آمده بود تا نظمی مستقر سازد و کارهایی می‌کرد که آن زمان خشونت حساب نمی‌شد، قابل انکار نیست.

یادآوری: در سخنرانی آقای سروش، مطالب دیگری نیز وجود دارد که موجه و قابل دفاع است، لکن به دلیل خروج آن‌ها از مقصد مورد گفتگو از نقل آن‌ها صرف‌نظر می‌کنیم.

مطالبی که از ایشان نقل گردید - فارغ از این که مقصد ایشان از ایراد آن‌ها چیست - از سه جهت قابل بررسی است:

جهت اول همسویی یا ناهمسویی این مطالب با بیاناتی است که خود ایشان در کتاب‌ها و سخنرانی‌های دیگر بیان کرده است.

جهت دوم ارزیابی محتوایی مطالب بیان شده است.

جهت سوم بررسی ظرفیت‌ها و اقتضائات معاصر برای این گونه سخنان است.

1. سیاست یک بام و دو هوا در استناد به روایات

از جهت اول باید گفت: تمسک گسترده ایشان در بیان این مطالب به روایات و برخی نقل‌های تاریخی با آن چه ایشان در جاهای دیگر گفته است، ناسازگار است. ایشان - چنان که خود به آن تصریح کرده است و ما قبلاً آن را نقد کرده‌ایم - روایات معتبر را در بین روایات، چون انگشتی در تلی از زباله میدانند!! و تنها روایات متواتر را می‌پذیرد که آن‌ها را از انگشتان دست کمتر می‌داند، حال چه شده است که در مجال حاضر سخنان خود را از راست و چپ به نقل‌ها و روایات گزینش شده مستند می‌کند؟! طرفه این جمله است که می‌گوید: اخیراً برخی گفته‌اند: روایت (روایت ذبح) ضعیف است ولی من کار به ضعف روایت ندارم می‌خواهم بگویم: مقبول بوده نزد مسلمانان. پیامبر از همان مکه می‌گفت: من شوخی ندارم، بتوانم می‌کشم.

جناب سروش! کار نداشتن شما به ضعف روایت، مشکل استناد را حل نمی‌کند! اگر می‌خواهید ضعف سند روایت را با قبول مسلمانان برطرف کنید (که البته در ادامه خواهیم گفت: روایت ذبح مقبول چه رسته‌ای از مسلمانان است) پس در جاهای دیگر نیز این کار را بکنید تا متهم به عدم قرار و ثبات در مبنا نشوید و بهانه به دست دیگران ندهید که کلمات شما را آشفته، فاقد مبنا و دل‌بنخواهی وصف کنند!

این که شما روایات مجعول و فاقد سند را ردیف کرده و به آن‌ها تمسک کنید، سپس بگویید:

«من مطلقاً به روایات مجعول، مجهول، موضوع، متروک و مدسوس تکیه نمی‌کنم»

برای مخاطب شما شک برانگیز خواهد بود.

بارها جناب دکتر سروش پیامبر اسلام را از زبان مولانا به عنوان پیامبر خندان نه ترشرو و عاشق، نه عبوس معرفی کرده است. حال چه شده است که بدون توجه به همه اشعار مولانا در وصف پیامبر، می‌گوید پیامبر عشق، مولانا و پیامبر خشم و قدرت طلبی، محمد بن عبدالله (ص) است؟!!

این نیم شبان کیست چو مهتاب رسیده

پیغامبر عشق است، ز محراب رسیده

این کیست چنین خوان کرم باز گشوده

خندان جهت دعوت اصحاب رسیده

یک دسته کلید است به زیر بغل عشق

از بهر گشاییدن ابواب رسیده

انتظار می‌رفت با شجاعت می‌گفتید قرآن محمدی سرچشمه عشق‌ورزی برای مثنوی معنوی است چرا که از پیروان خود می‌خواهد تا عشق به خوبان را پیشه خود کنند و مزد رسالت نبوی را با سودای عشق ادا کنند. والذین آمنوا اشد حبا لله / قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فی القربى.

ناهمسویی مطالب بیان شده در این جا با سایر بیانات و نوشته‌های آقای سروش در جاهای دیگر بیش از این‌هاست که اشاره شد، لکن به دلیل اختصار از توضیح آن می‌گذرم.

2. لزوم فهم «قدرت» در پرتو «حکمت الهی»

از جهت دوم

1. در قرآن 114 بار از رحمت خداوند سخن به میان آمده ، 182 مرتبه خداوند به وصف رحمن، رحیم و ارحم الراحمین وصف شده است و این در حالی است که صدها بار از پدیده های دیگر در همین راستا سخن به میان آمده است. از عفو و مغفرت به عنوان رفتار الهی با

بندگان 327 مرتبه و از توبه 87 مرتبه گفتگو شده است. یکی از آیات مورد نظر کریمه 53 از

سوره زمر است با این متن:

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا
إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

(بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اند، از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد؛ به درستی که او بسیار آمرزنده و مهربان است).

اصولاً با «آیت‌الله انگاری عالم» که قرآن کریم در بیش از دویست آیه، مبین و مروج آن است، نگاه انسان به «هستی» نگاه مهربانانه خواهد بود البته به اقتضای این که خداوند حکیم، کتاب حکیمش را به پیامبر حکیم، وحی فرموده است، در جای خودش از عذاب و غضب هم سخن گفته است؛ به همین دلیل در قرآن 20 مرتبه از واژه غضب و 330 مرتبه از واژه عذاب و مشتقات آن، استفاده شده است.

واضح است: یک اصل مسلم در قرآن وجود دارد که سایه بر همه گزاره‌ها می‌اندازد و آن، این است: خداوند ذره‌ای ظلم، بر هیچکس روا نمیدارد * ان الله لا يظلم مثقال ذره * (سوره نساء: 40)، بنابراین باید دید آیات عذاب برای چه کسانی، با چه رفتارهایی است؟ ما مثل همه عقلای عالم باید متشابهات و مبهمات را در سایه محکمت دین تفسیر کنیم و اگر به چیزی نرسیدیم، علمش را به اهلش واگذار نماییم، نه این که متشابهات را گرفته و معرفت‌شناسی دینی را بر بنیان آن پی ریزی کنیم!

این که گفته شود: اسلام و پیامبر، عدالت و ظلم را خود تفسیر می‌کنند - چنان که آقای سروش به آن اشاره می‌کند - سخن ناموزون منسوب به اشاعره است که نباید آن را بنیان داوری قرار داد (در این پیوند به کتاب «فقه و عقل» از این جانب مراجعه شود).

جناب آقای سروش!

قرآن کتاب حکمت، پیامبر نبی حکمت و خداوند معرفتی شده در قرآن، خداوند حکیم است، حال اقتضای حکمت هر چه باشد. صاحب رحمت و اسعه است؛ چنان که صاحب غضب و عذاب (به ضرورت) است.

2. آقای سروش در بخش دیگری از همین سخنان، روایت «من بدل دینه فاقتلوه» را روایت متواتر دانست و در ادامه گفت: روایاتی داریم که پیامبر افرادی را می‌فرستاد تا کسانی را که او را هجو می‌کردند، بکشند. شاید روایات همه دروغ باشد، اما مسلمانان آن را مذموم ندانسته‌اند».

آقای سروش!

در هیچ منبع معتبر دینی، روایت مورد اشاره (من بدل...) نیامده است، این روایت به شکل روایت مرسل و فاقد سند در دعائم الاسلام قاضی نعمان مصری ذکر شده است (ر.ک: میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج 18، ص 163) آن وقت این روایت را متواتر می‌دانید؟! مگر متواتر انگاری و عدم آن در اختیار شماست! نسبت به روایات فرستادن افراد برای ترور صاحبان هجو وضعیت از این هم ضعیف‌تر است. اگر بنا به احتمال شما «شاید روایات دروغ باشد» پس چرا این روایات غیر ثابت و به تعبیر خود شما احتمالاً دروغین را بنیان سخن خود قرار داده‌اید؟! شما به مخاطب خود حق دهید که از شما بپرسد: شما از رویکرد و عملکرد برخی مسلمانان که تربیت یافته مدرسه خلفا و مکتب سقیفه بودند، صحبت می‌کنید یا از اسلام، قرآن و پیامبر!؟

آن چه بر تاسف و سوگ انسان می‌افزاید، بیانی است که ایشان در جواب اشکال آقای دکتر محسنیان دارد.

آقای محسنیان می‌گوید: «آن چه شما گفتید از ابن خلدون، ابن اسحاق و بود. روش شما تاریخی و سنتی بود. در صحبت شما با اسلام تاریخی مواجهیم (نه اسلام واقعی بدون پیرایه)» و آقای سروش اظهار می‌دارد «اسلام همان اسلام تاریخی است. من از این ابا ندارم. اسلام را چیز دیگری نمیدانم».

مخاطب محترم!

انسان در مقابل این سخن از آقای سروش چه بگوید؟! ایشان مدعی است که درباره «دین و قدرت» بحث می‌کند. خدا، قرآن، و پیامبر را بر اساس چند نقل غیر ثابت که بیان‌کننده رفتارهای خروجی مدرسه خلفا است، توصیف می‌کند و راحت اعلام می‌دارد که من اسلام (یعنی خدا، قرآن و پیامبر) را چیز دیگری غیر از همین دیدگاه‌ها و رفتارها نمی‌دانم!

3. آقای سروش در ادامه به روایت: «امرت ان اقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الا الله» اشاره می‌کند و منبع خود را نقل ابن خلدون قرار می‌دهد و به نقل از او اضافه می‌کند که تنها پیامبر بود که مأمور به سیف بود. سند و دلالت این روایت مورد نقد اهل حدیث و تحقیق واقع شده و رد

شده است! چنان که مفاد این حدیث با سیره پیامبر ناسازگار است (ر.ک: محسن قاسم پور و محمدشیرین کار موحد، مقاله «بررسی سندی و دلالتی حدیث: امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا اله الا الله»، دو فصلنامه پژوهش‌های قرآن و حدیث، دوره 50، شماره 1، بهار و تابستان 1396، ص 101-121).

4. در ارتباط با سند روایت «اما و الذی نفسی بیده لقد جئتکم بالذبح» نیز به برخی نوشته‌های متخصصان این امور مراجعه شود (از جمله: ر.ک: سید مهدی علیزاده موسوی، مقاله «قرائت‌های گوناگون از موضوع جهاد در قرآن، دو فصلنامه قرآن و فقه و حقوق اسلامی، ش 5، پاییز و زمستان 1395 پاورقی 195).

5. نسبت به لزوم جهاد در هر سال آقای سروش می‌گوید: «روایات زیادی داریم که باید سالی یک بار جهاد داشت» و این در حالی است که حتی یک روایت مرسل در این باره از سوی محدثان و عالمان فقه ادعا نشده است. برخی خواسته اند از آیه «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحَرَامُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ (توبه: 5) برداشت کنند که خداوند با سپری شدن ماه‌های حرام فرمان جهاد داده است و چون هر سال پدید می‌آید سپری شدن ماه حرام یک بار به وقوع می‌پیوندد پس - حداقل - هر سال یک بار جهاد لازم است. این استدلال توسط فقیهان اسلام رد شده و گفته شده:

امر به جهاد در آیه در مقام توهم منع است و دلالت بر وجوب نمی‌کند. ضمن این که پدیده جهاد، پدیده‌ای است که تابع مصلحت است و هیچ امر ثابتی در مورد آن نمی‌توان داشت. تعبیر شهید ثانی بعد از نقل استدلالی که گذشت، این است: «و فيه نظر واضح و ایضا فالممكنة مختلفة».

در این استدلال اشکال واضح وجود دارد. علاوه بر ضعف استدلال، اقتضائات نیز متفاوت است (مسالك الافهام، ج 3، پاورقی ص 21 و 22). در این باره همچنین رجوع کنید همین قلم «روش‌شناسی استنباط احکام جهاد» دو فصلنامه قرآن، فقه و حقوق اسلامی، ش 5، پاییز و زمستان 1395، ص 7 - 11.

6. این که گفته شود: «مرابطون با اسلحه روز مرزها بودند تا بهانه‌ای جور کنند، چند کافر را بکشند و چیزی به دست آورند و این را از قرآن الهام گرفته بودند». مایه تعجب جدی است. انصاف دهید که اینجانب سعی کرده‌ام - برخلاف برخی!! - قلم و بیان خود را افسار کنم لکن

این چه جفایی است به قرآن! اولاً آیا مرابطون این گونه افراد بوده‌اند؟ و تعریف مرابطون، این است که شما می‌گویید؟! ثانیاً از کجای قرآن این بداخلاقی بدست می‌آید؟! قرآنی که می‌فرماید:

* يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّا جَعَلْنَا لَكَ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ
يَأْتِي بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ* (لقمان: 16)

(پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا گوشه‌ای از آسمان‌ها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می‌آورد، حقا که خداوند دقیق و آگاه است).

منبع الهام چنین رفتارهایی است؟! و اگر منظور از الهام، الهام گرفتن بی‌پایه و بدون هیچ بنیان است، این جور الهام گرفتن - که طبیعتاً دیگر الهام نیست، چه ربطی به قرآن دارد؟ پس چرا پای قرآن را به وسط می‌آورید؟!

در زمینه تفسیر و احکام مرابطه مراجعه کنید به محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج 22، ص 64 و 65، شهید ثانی، مسالک الافهام، ج 3، ص 18 و 19 و مقایسه کنید با آنچه آقای سروش راجع به این موضوع بیان کرده است.

7. در تفسیر آیه *حتى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون* (توبه: 29) آقای سروش به تفاوت «صاغرون» با «مصغرون» توجه نکرده است و برداشتی که از آیه می‌کند با تعبیر دوم سازگار است نه تعبیر اول و آن چه در قرآن است تعبیر اول است نه دوم. در این زمینه به المیزان، ج 9، ص 252 نیز مراجعه نمایید.

ضمناً مطالبی که ایشان در این سخنرانی به جناب طباطبایی در المیزان نسبت می‌دهد، مورد تصرف واقع شده است و در این قالب در المیزان نمی‌توان یافت.

8. شخصیت پیامبر عظیم‌الشان و سیره ایشان چه قبل از بعثت و چه پس از آن، چه در مکه، چه در مدینه، امر پوشیده‌ای نیست که بتوان به طور گزینش‌شده از آن خبر داد! من یقین دارم اگر آقای سروش بنابر بیان غیر از آنچه بیان کرده، از پیامبر داشت، به راحتی تعینات بی‌شماری را کنار هم ردیف می‌کرد تا رحمت پیامبر را ثابت کند! به همین دلیل در سایه سؤال پرسشگران یا ... در برشی

کوتاه و چند دقیقه‌ای که از وی پخش کرده‌اند و بعد از این سخنرانی بوده است، این مطالب را به زبان آورده است:

«پیامبر اهل مذاکره، مشاوره، رحمت، عفو، شفقت، جدال احسن و معاهده بود. نبی الرحمة هم بود. پیامبر سیاستمدار موفق، مدبر، پیگیر، عارف راهب و اهل اعتکاف بود. این که "محمد قدرت طلب بود، اهل رفق و مدارا نبود در کلام من نبود" تجربه سیاست و عرفانی معنوی داشت. غضب او هم زیرمجموعه رحمت او بود».

ضمناً به قصد اطلاع بیشتر بر سیره پیامبر، خوانندگان گرامی این متن را به کتاب‌هایی که سیره پیامبر رحمت و حکمت را ثبت کرده‌اند، حواله می‌دهم.

3. بررسی ظرفیت‌ها و اقتضائات معاصر برای این گونه سخنان

از جهت سوم خطابم را به خوانندگان اختصاص می‌دهم. به راستی در زمانی که گروه‌های افراطی به راحتی به نام خدا خون ریخته و سر می‌برند، تندروترین فکرها بر برخی جریانات حاکم است، اسلام‌هراسی دنیا را پرکرده است، و... طرح این مباحث عمده‌تاً خلاف واقع و زنده کردن اسناد مورد اتکای گروه‌هایی چون القاعده و داعش (ر.ک: پیشین، سید مهدی علیزاده موسوی، صص 169-205) تا چه پایه مطابق حکمت و مورد تایید عقل است؟!

طرح این گونه مباحث، به سود چه جریاناتی است و به زیان چه نهادها و جریاناتی تمام می‌شود؟! مسئولیت گمراهی صدها یا هزاران مخاطبی که این سخنان را می‌شنوند و تصور ناصحیحی از قرآن، پیامبر و اسلام پیدا می‌کنند و مسئولیت سوءاستفاده‌دهها جریاناتی که از این مطالب بهره می‌برند، بر عهده کیست؟!

ایکاش انسان‌ها به جایی برسند که هر متاعی را تنها از متخصص امین آن متاع بجویند و دخالت‌های غیر تخصصی در حریم‌های تخصصی به قدری پلشت و ناهنجار به حساب آید که افراد حاضر نباشند جز در حیظه کار خود اظهار نظر کنند. دین را باید در قالب یک «شبکه دلالی» و در یک «نظام حلقوی و هرمی» فهم کرد، به سراغ آن رفت و مانند کسانی که در تاریکی به سراغ «فیل هنود» رفتند، به سراغ تراش دینی نرفت.

پیل اندر خانه تاریک بود

عرضه را آورده بودندش هنود

از برای دیدنش مردم بسی
اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود
اندر آن تاریکیش کف می بسود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
گفت همچون ناودان است این نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن برو چون بادبیزن شد پدید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود
گفت شکل پیل دیدم چون عمود

فهم اسلام و دین وقف هیچ کس و هیچ صنفی نیست لکن شعار «همه‌کشیشی» سر دادن و بدون هیچ گونه تخصص لازم، اظهار نظر کردن، قطعاً صحیح نیست. این که شخصی در داروسازی، تحصیلات دانشگاهی را شروع کند، از این رشته بگذرد و در شیمی تجزیه و فلسفه علم کار را شروع مجدد نماید، کارشناسی ارشد را در شیمی تحلیلی بگیرد، سپس مطالعه را به تاریخ و فلسفه علم بکشد و پس از این همه، نامرتبط به علمیت خویش، به همه تراث دینی بتازد و در فقه، فلسفه فقه، فلسفه اعلی، سیاست، تاریخ، حدیث و تفسیر اظهار نظر کند و در قامت جامع معقول و منقول ظاهر شود، کار قابل دفاعی نکرده است! و به قول مولوی بوی عدم تخصیص و تحقیق از آن بر می‌آید، چون بوی پیاز!

بوی حرص و بوی بغض و بوی آز
در سخن گفتن بیاید چون پیاز

البته فهم اسلام، دین و سیره وقف بر کسانی است که بر همه تراث اسلامی واقفند و گرنه برداشتش از دین همچون برداشت دزد انار و نان می‌شود، که با برداشت از یک آیه و غفلت از آیه دیگر، مال مردم را می‌دزدید و صدقه می‌داد و دلخوش بود که نه دهم ثواب را برده است! (ر.ک: ابن جمعه الحویزی، نور الثقلین، ج 1، ص 614 و 615) به راستی آیا بهتر نیست به جای طرح دین و قدرت از دین و حکمت با گزارشی دقیق، همه جانبه و بی طرفانه از متن اسلام و نه اسلام تاریخی گفتگو شود؟

اگر از انقباض، صولت، سطوت، عزت و شدت اسلام گفته می‌شود از انفتاح، رحمت، مغفرت (که این مجموعه در حکمت جای می‌گیرد) سخن به میان آید؟

اگر از جهاد، سیاست، مبارزه با استعباد و ستیز با بت پرستی پیامبر - صلی الله علیه و آله - گفته می‌شود، از تاکید بر عدالت، رعایت حقوق اسیران و همه صاحبان حق، و از تزکیه، آموزش، پرورش و بینش به عنوان هدف از بعثت ایشان (که این مجموعه مبین جامعیت شخصیت پیامبر است) نیز گفتگو شود.

در این صورت است که از دین حنیف (حکیم)، با سهولت و سماحت گفتگو شده است؛ چرا که خود فرمود: «بعثنی بالحنیفة السهلة السمحة». (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج 5، ص 494 — در توضیح حدیث ر.ک: همین قلم، فقه و مصلحت، ص 121).

و البته زمام کار هم به دست متخصصان داده شود. و الا هر روز در هر مکان با هر حجمی از اطلاعات، مخاطبانی را - که به اقتضای رشته مطالعاتشان خیلی از خبثها را تشخیص نمی‌دهند و البته عیبی هم بر ایشان نیست - جمع کردن و برای آنها سخن گفتن کار روایی نیست، از هر کس، با هر عنوان، در هر مکان و در هر لباس که باشد.

تحقیقا این جانب بیش از هر کسی به پند و اندرز نیازمندم و در مقامی نیستم که خواسته باشم کسی را نصیحت کنم یا از افرادی به بدی یاد کنم لکن برخی رفتارها (کار به صاحبان رفتار نداریم) به شدت قابل نقد است!

قم

حوزه علمیه

ابوالقاسم علیدوست

1399/11/27